

در این میان مجلس از حل مسائل مالی غافل نمانده بود: در ۲۲ فوریه ۱۹۰۷ مجلس اساسنامه‌ی تشکیل بانک ملی را که در ۴ دسامبر ۱۹۰۶ تصویب کرده بود، منتشر نمود و در ضمن خواسته‌های وکلای تبریز نیز هردم بیشتر مورد توجه قرار می‌گرفت و گفته می‌شد که قانون اساسی کنونی کافی نیست و باید دارای متممی گردد که در آن حدود صلاحیت پادشاه نیز معین شود؛ و این خود منجر به مذاکرات زیادی با محمدعلیشاه گردید.

تمام این حوادث در ایران شور و هیجان زیادی برانگیخت، آنهم در کشوری که تا آن زمان مردم نه تصویری از قانون اساسی داشتند و نه می‌دانستند که در کشورهای دیگر نیز پارلمان وجود دارد. مثلاً "هنگامی که من در سال ۱۹۰۴، مأموریت یافتم با یکی از مقامات ایرانی برای خرید مقرر تابستانی سفارت آلمان به مذاکره پردازم، برایم مشکل بود که بتوانم موافقت طرف ایرانی را برای درج این شرط در قرارداد خرید آن محل جلب کنم که هرگاه رایشستاگ (۱) آن قرارداد را تصویب نکند، قرارداد باطل خواهد شد. طرف ایرانی نمی‌توانست این مطلب را هضم کند که اگر قیصر آلمان بخواهد ساختمانی را خریداری کند، باید از مقامی استعلام و کسب اجازه کند و روی این اصل وی آن شرط را یک دام خطرناک می‌دانست و اتفاقاً "هنگامی که در ۱۹۰۴ واقعا "رایشستاگ بودجه‌ی دولت را کسر کرد، آن فروشنده ایرانی با مسرت بمن اظهار داشت "من از اول هم می‌گفتم که این حقه بازی است". وی تنها با زحمت زیاد حاضر شد که دوباره قرارداد خرید جدید را امضاء کند و البته بعداً در سال ۱۹۰۵ رایشستاگ نیز آن را تصویب کرد.

تحت این شرایط، ایرانیان در سراسر کشور مشغول بررسی موضوع و اهمیت قانون اساسی و پارلمان بودند.

آن شاهسون‌هایی که مرا در سفر اردبیل همراهی می‌کردند، مانند تمام ایرانیان شور و شوق داشتند که بدانند بعداً "چه خواهد شد. آن دو که جوان‌تر بودند، می‌گفتند که اگر مجلس برای آنان حقوق مکفی در نظر بگیرد، کار خوبی را انجام داده است و در این صورت آنان نیازی به‌ایذاء و اذیت مردم و چپاول اموال دهقان و تاجر



محمد علی میرزا ولیعهد ایران در سال ۱۹۰۶

نخواهند داشت. ولی آن دو که مسن‌تر بودند، هیجان‌زده از جا جهیدند و گفتند "خیال می‌کند که برای یک مرد خوب است که مانند زنان از اندرون چیزی بیاورد و بخورد؛ نه، اگر مجلس هم چنین کاری بکند، ما به حقوقی که او برایمان تعیین کرده احتیاج نداریم؛ ما مرد هستیم و مردان باید هرکار که می‌خواهند بکنند. ما می‌خواهیم مانند پدرانمان زندگی کنیم".

صبح روز دیگر ساعت ۶ ما از آن خانه حرکت کردیم و در بین راه، صحبت درباره مجلس و حقوقی را که مجلس باید برای آنان در نظر گیرد، آن سواران را مشغول کرد، تا آنکه هنگام ظهر، حدود ساعت یک به آستارا رسیدیم. در این شهر در منزل یک نفر سید (از اخلاف حضرت پیغمبر) اطراق کردم. آن سواران همراه از من خواهش کردند که نوشته‌ای کتبی در مورد رضایت خود از رفتار آنان در آن مسافرت به آنان بدهم و من نیز آن نوشته را بزبان فارسی نوشتم و چون در آن از آنسن تعریف کردم و از جریان بریان کردن مرغ‌ها چیزی نیاوردم و در ضمن به هر کدام از آنان ۲۵ تومان پول دادم، شادی و مسرت آنان حد و مرزی نداشت. آنان از من تقاضا کردند که در تهران کاری کنم که مجلس برای آنان حقوقی در نظر بگیرد، زیرا آنان بیشتر دوست دارند که ایرانیان را غارت و از مسافران آلمانی انعام دریافت کنند و بعد اظهار تمایل کردند که روی کشتی (که من با آن به آلمان می‌رفتم - م) بیایند و در آنجا با من وداع کنند.

بعداً "آنان به شهر آستارا رفتند و چند بطری عرق تهیه کردند و نوشیدند. عرق را (همچون دیگر مواد سکرآور - م) حضرت پیغمبر ممنوع کرده و مصرف آن در ایران کمتر از مصرف آن نزد ما (آلمانیها - م) است. ایرانیان آن را نه به خاطر وسیله‌ای برای ایجاد خلق و خوی بهتر یا بهانه‌ای برای خوش صحبتی می‌نوشند، بلکه بیشتر برای مست شدن و از خود بیخود شدن فوری است و باین جهت افرادی که سرشان به تنشانشان می‌ارزد، آن را در اطاق خواب، یعنی زمانی که شخص در رختخواب است و کسی حاصل بدمستی او را نمی‌بیند، صرف می‌کنند. به هر حال آن سواران شاهسون کاری را که نباید بکنند، کردند و حاصل کار آنان در ساعت ۳ بعد از ظهر

معلوم شد، باین ترتیب که در آن ساعت جلوی خانه مشغول نواختن سیتار و خواندن آواز شدند. شب هنگام که گویا بدمستی را از حد گذرانده بودند، سید صاحبخانه نزد من آمد و گفت که جمعیت زیادی جلوی خانه جمع شده و می‌خواهند با من صحبت کنند. ظاهراً "آن چهار سوار شاهسون که در اثر نوشیدن عرق و صحبت‌های قبلی درباره‌ی سیاست، از خود بیخود شده بودند، با اسلحه به میان شهر رفته و داد و فریاد کرده بودند که من (نویسنده‌ی کتاب) از طرف شاه و قیصر آلمان به ریاست مجلس شورای ملی برگزیده شده‌ام و هرکس که از من اطاعت نکند، بلافاصله بقتل خواهد رسید. آن سید ادامه داد که بازرگانان شهر اینک واقعا "گمان کرده‌اند که این حرف صحیح است و چون انتصاب یک خارجی در آن پست خلاف قانون اساسی است، می‌خواهند که در این باره به تهران شکایت کنند ولی قبلاً" میل دارند که از طرف خود منم مطمئن گردند که آیا گفته‌های آن شاهسون‌ها حقیقت دارد یا نه؟

من به آسانی توانستم توسط آن سید مردم را مطمئن کنم که آن شایعه صحیح نیست بخصوص که من نه به تهران بلکه از تهران آمده و می‌خواهم به آلمان بروم.

دیگر دادن تذکر به آن سواران ضروری نبود، زیرا آنان پس از برپا کردن آن غائله بخواب عمیقی فرو رفته بودند. صبح روز بعد در حالیکه معلوم بود شب را خوب خوابیده‌اند، بصورتیکه گویا "برای جنگ حاضر یراق شده‌اند" برخلاف میسل کاپیتان کشتی نزد من آمدند و در حالیکه کنار هم ایستاده بودند بار دیگر سفر خوبی برایم آرزو نموده و بعداً "با کمال ادب خدا حافظی کردند و برگشتند.

یک بار رئیس مجلس شورای ملی ایران، یک بار ژنرال ستاد ارتش آلمانی در خدمت عثمانی، خدا را شکر که هر دو اینها شایعاتی دروغ بودند.

در حالیکه مزین به کلاه هولشتاین بودم، از فرماندار نظامی موصل دیدن کردم و در بازگشت کشتی کوچکی (کلک) را برای عبور از دجله سفارش دادم.

سه‌شنبه ۱۶ فوریه ۱۹۱۵

والی شهر از من بازدید کرد و در همین روز کنسول ایران در موصل میرزا جمیل‌خان فریدالملک را دیدن کردم. نامبرده صمیمانه از من پذیرایی نمود.



محمد علی شاه

در ۱۹ ژانویه ۱۹۰۷ تاجگذاری کرد و در ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹ معزول شد. (تاریخ سند کناره گیری از سلطنت ۲۵ اوت ۱۹۰۹). در ۴ آوریل ۱۹۳۵* در سان رمو درگذشت. این تصویر محمد علی شاه را در لباس رسمی نشان می دهد. شاه خلعتی را که در کشمیر یافته شده است، پوشیده و روی سر او تاج کیانی که مزین به مرواریدها و برلیان های گرانبهائی است، قرار دارد.

چهارشنبه ۱۷ فوریه‌ی ۱۹۱۵

از سفارت آلمان در استامبول فرمان تلگرافی دریافت کردم که در آن قید شده بود که پرنس هانری سیویکم رویس وزیر مختار آلمان در ایران در ۲۲ فوریه به حلب وارد خواهد شد و من باید در موصل منتظر خبری از او باشم. کنسول ایران نیز از من بازدید کرد.

پنجشنبه ۱۸ فوریه‌ی ۱۹۱۵

خبرهای خوش‌آیندی از میدان‌های جنگ روسیه رسید: هیندنبورگ به فتح بزرگی نائل گردیده و ۵۰ هزار روسی را به اسارت و ۴۰ عدد توپ و ۶ مسلسل را غنیمت گرفته است و تیپ یازده لشکر روس بعقب رانده شده است.

اوضاع ما در مرز ایران نیز بهتر شده بود، یک اسکادران نظامی با چهار مسلسل از قشون ترک که بسمت موصل بحرکت درآمده بود، باین شهر وارد شد و بعنوان بخش تدارکاتی قشون ترک به میدان آموزش نظامی شهر رفت. این نیروی نظامی اثر خوبی برجای گذاشت، گفته شد که آنان برای تقویت جبهه شمالی عثمانی از ساوجبلاغ و از طریق تبریز رهسپار آن جبهه گردند، من خوشحال شدم که کردها که تحت فشار روسها هستند بزودی نیروی کمکی دریافت خواهند کرد.

اینجا در شهر موصل با سران روحانی شعب مختلف دین مسیح آشنا شدم که در این میان آقای ژوزف امانوئل توماس (۱) "اسقف کلدانی - بابلی" را در خاطر دارم.

جمعه ۱۹ فوریه‌ی ۱۹۱۵

باز هم تلگرافی خبر پیروزی‌های دیگر هیندنبورگ مخابره می‌شود: ۶۲ هزار تن روسی به اسارت گرفته شده‌اند، ۱۰۰ توپ، ۲۰۰ مسلسل و بسیاری مهمات که روسها می‌خواستند وارد جبهه کنند، به غنیمت گرفته شده است. در این روز یک گردان پیاده نظام ترک نیز وارد (موصل - م) گردید.

شنبه ۲۰ فوریه‌ی ۱۹۱۵

از بغداد خبر رسید که مازور کنت فون کانیتس (۲)، پروفیسور ساره (۳) و آقای والدمن (۴) انتظار ورودشان به آن شهر می‌رود.

آقای والدمن بازرگانی آلمانی بود که قبلاً در خدمت شرکت تجارت ایران و آلمان در ایران بسر می‌برد...

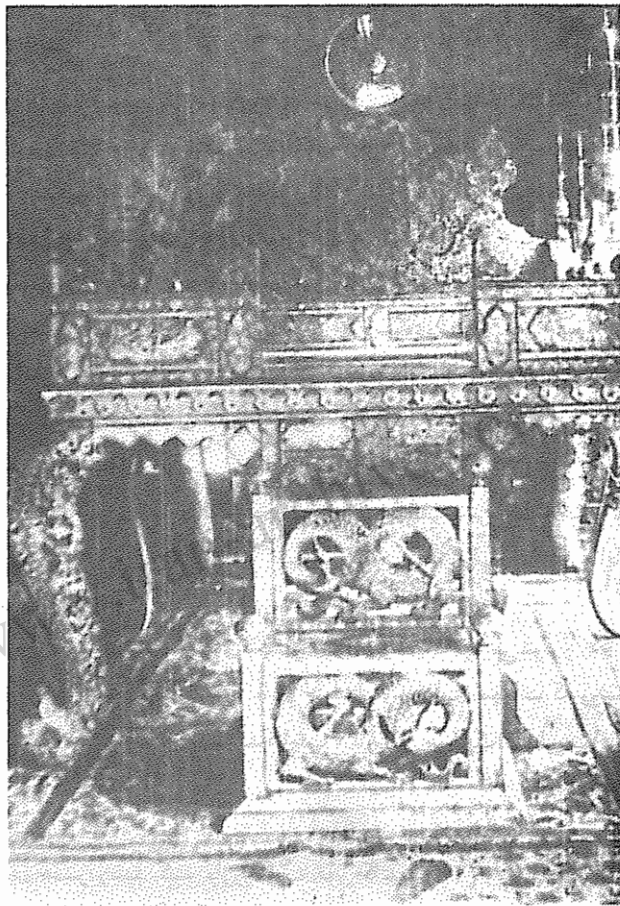
پروفیسور فربدریک ساره، باستان‌شناس نامی و متخصص تاریخ هنر و مدیر بخش اسلامی

1) - Joseph Emmanuel Thomas

3) - Prof. Friedrich Sarre

2) - Major von Kanitz

4) - Waldmann



تخت طاووس در تهران ، مزین به طلا و دیگر جواهرات گرانبها که روی آن شاهان ایران تاجگذاری می کردند. تخت طاووسی را نادرشاه (۱۷۷۴-۱۷۳۶) پس از تصرف دهلی از هند به ایران آورد .

موزه‌ی دولتی برلین (متولد ۲۲ ژوئن ۱۸۶۵)، خود و ثروتش را وقف شناخت هنر ایران و بطور کلی هنر اسلامی کرده و در این باب مصدر خدمات مهمی شده است. (۱)
هنگامی که پروفسور ساره در سفر اول خود به ایران در سال ۱۸۹۹ به تهران رفت، من هنوز او را نمی‌شناختم، ولی در سال ۱۹۰۷ پس از بازگشتم از سفر اردبیل که شرح آن را داده‌ام، وی را ملاقات کردم و برداشتهای خود را (از ایران - م) به وی گزارش دادم. از آن بیعد ما کتبا "با هم مراوده داشتیم و در سال ۱۹۱۳ وی واسطه شد تا مجموعه عتیقهجات قرون ۱۳ و ۱۴ من بفروش رسد (۲).

کنت کانیتس عضوگارد درجه ۲ سواران نزهت‌دار، برادر وزیر کشاورزی فعلی (۱۹۲۴)، سوارکار مشهوری بود و در طول سال ۱۹۱۰ هنگامی که با درجه‌ی سروان‌ی مامور خدمت در سفارت آلمان در تهران بود، ما هر روز در خانهٔ وزیر مختار مهمان‌نواز آلمان یعنی کنت آلبرت کودات تسو ویکرادت اوند ایسنی (۳) و سرکار کنتس که سمبولی از زوجه‌ی یک دیپلمات بود، به‌نهار صرف می‌کردیم و نیز در اوت ۱۹۱۰ با هم شاهد تیراندازی در پارک انابک تهران بودیم.

برای شرح این واقعه باید قدری به عقب برگردم:
قبلاً توضیح دادم که در سال ۱۹۰۷ خواسته‌های نمایندگان تبریز پیوسته از طرفداران زیادی برخوردار بود و گفته می‌شد که قانون اساسی کنونی ناقص است و متممی برای آن خواسته می‌شد که مخصوصاً در آن حدود صلاحیت پادشاه معین شده باشد. پس از مذاکرات بسیار با محمدعلیشاه بالاخره وی در ۸ اکتبر ۱۹۰۸ آن متمم قانون اساسی را توشیح کرد.

- 1) Friedrich Sarre, Denkmäler persischer Baukunst, (2 Teile, 1900-1910), Erzeugnisse islamischer Kunst (2 Teile, 1906-1910), mit E. Herzfeld: Archäologische Reisen im Euphrat u. Tigrisgebiet (4 Bände, 1915-1919), Ferner Friedrich Sarre, Die Ausgrabung von Samnara, Band 2, Die Kramik (Dietrich Reimer 1924). Die Kunst des alten Persiens (Bruno Cassirer).
- 2) - Vgl. Rudolf Lepkes Katalog No. 1666, No. 125, 127, 131, 133, 169, 166.
- 3) - Albert Quadt zu Wykradt und Isny

متتم قانون اساسی به بسیاری از سئوالها که در قانون اساسی اول
بلا جواب مانده بود، پاسخ می داد ولی هنوز مسئله مال من و
مال تو (صلاحیت های شاه و اختیارات حکومت) مشخص نشده بود و
لذا گردش و کار نهادهای رژیم مشروطه غیرممکن بنظر می رسید.
این کشمکشها زمانی باز پدیدار شد که در ۱۰ نوامبر ۱۹۰۷ طبق
اصل ۵۶ متمم قانون اساسی برای دربار شاه، سالانه مبلغ ۵۰۰ هزار
تومان (تقریباً ۲ میلیون مارک)، ۵۰۰ هزار خروار غله (هر خروار
معمولاً ۶ سنتز (۱)) و ۵ هزار خروار گاه (برای اسبهای دربار - م)
معین شد.

در ۱۳ نوامبر ۱۹۰۷ شاه به مجلس آمد و با حضور روحانیون بزرگ
به قرآن قسم یاد کرد که به قانون اساسی وفادار باشد.
در ۱۵ دسامبر ۱۹۰۷ هنگامی که شاه خواستار تغییراتی در قانون
اساسی شد، باز بحران خطرناکی بوجود آمد (۲) و مملکت به انقلاب
تهدید گردید، اما شاه مجدداً در ۱۳ ژانویه ۱۹۰۸ با حضور رئیس
مجلس برای حفظ قانون اساسی سوگند خورد و آنرا پذیرفت.
اما بانک ملی انتظاراتی که از تشکیل آن گمان می رفت، برآورده
نکرد (۳) و در وراء مشکل ایران (که در اصل یک مشکل مالی بود)
کماکان یک علامت سؤال وجود داشت.

در ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ محمدعلیشاه جو آزادی نوین ایران را خفه کرد
و پیاده نظام روسی در تهران مجلس را بمباران کرد. وکلا دستگیر
شدند و شاه آن قانون اساسی را که خود برای حفظ آن سوگند یاد
کرده بود، لغو کرد.

اما محمدعلیشاه تنها یکسال توانست از میوه اعمال زور خود لذت
برد، در بهار سال ۱۹۰۹ مجاهدین بفرماندهی سپهدار از (سواحل -
م) بحر خزر بسمت تهران پیش آمدند و از جنوب نیز ایل بختیاری
بفرماندهی سردار اسعد به پایتخت رو آورد و در ۱۴ ژوئیه تهران را
تصرف و شاه را معزول کردند و نایب السلطنه برگزیده شد.

(۱) - ۱۰۰۰ پوند یا ۵۰ کیلوگرم Zentner

(۲) - منظور حادثه میدان توپخانه است - م.

(۳) - این نظر صحیح نیست، زیرا نظر به وجود بحران در مملکت، تشکیل بانک ملی
تا سال ۱۳۰۷ شمسی در بوتهی جمال ماند - م.



مدخل ساختمان مجلس ایران ، در کنار آن مسجدی بزرگ با مناره‌های آن .

در حکومت جدید غیر از سپهدار و سران ایل بختیاری تعدادی از وزرای حرفه‌ای شرکت داشتند و دستگاه دولتی بالاخره خود را در برابر عمل انجام شده روبرو دید .

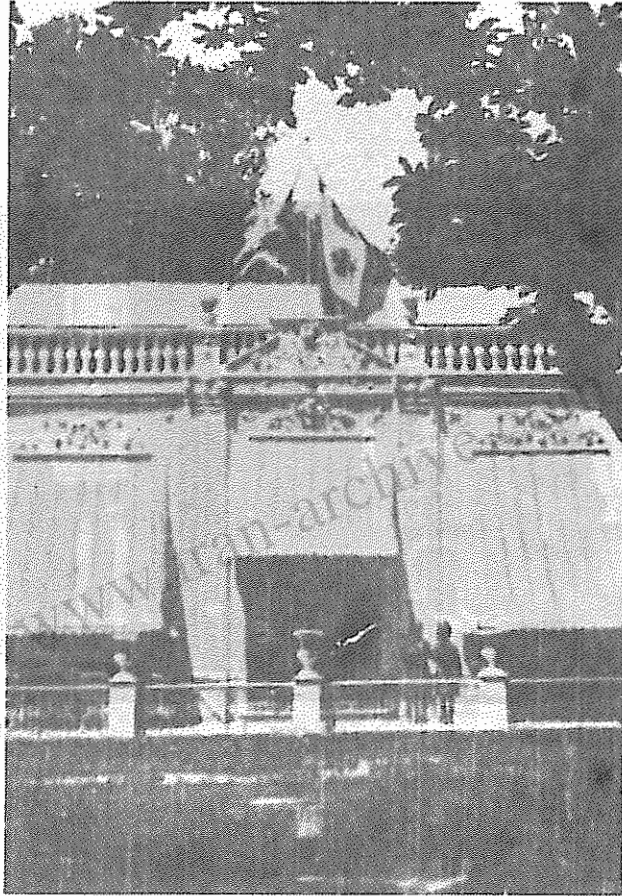
انقلاب شروع به سمت‌گیری به‌جیب کرد . درحالی‌که سران بختیاری سکن افراد ایل خود را در دست داشتند و از آن یک قشون دولتی ایجاد کردند ، سپهدار اختیار افراد خود را از دست داد . تعداد افرادی که سپهدار برای فتح تهران بسیج کرده بود ، اینک روزبروز زیادتر می‌شد و ضمن اینکه به ایل معینی تعلق نداشتند ، گاهی مجری ماجراجوییهای بیگانگان نیز می‌گردیدند ، از جمله شهر را غارت می‌کردند و همانطور که " در شکار به خرگوش تیر می‌اندازند " بمردم در خیابانها تیراندازی می‌کردند یا مغازه‌ها و خانه‌های مردم را اشغال می‌کردند و کوتاه سخن آنکه تبدیل به نیروی مزاحمی شده بودند . البته گاهی نیز نفوذ خارجیان در این میان بچشم می‌خورد ، زیرا روسها که با قوای نظامی خود به یکصد کیلومتری پایتخت نزدیک شده بودند ، بسیار برایشان مطبوع بود که اغتشاش و ناآرامی را بهانه قرار دهند و به عنوان میخی روانی پایتخت شوند و احیاناً شاه سابق را نیز بازگردانند .

اما دولت ایران با اعمال قدرت قابل توجهی ثابت کرد که نمی‌تواند برای مدت طولانی نظاره‌گر آن اوضاع باشد . در ابتدای اوت ۱۹۱۰ دولت اعلان کرد که هیچکس به‌غیر از قشون دولتی یا ژاندارمری حق حمل اسلحه را ندارد و به "مجاهدین" این امتیاز داده شد که با سلاح خسود را تسلیم کنند یا آنکه به ژاندارمری ملحق گردند . اما مجاهدین گوششان باین حرفها بدهکار نبود و بعنوان عکس‌العمل در پارک اتابک (مقر صدارت عظمی) سنگربندی کردند . دولت نیز بلافاصله یک اولتیماتوم ۲۴ ساعته به آنان داد و شروع به بسیج نیرو کرد .

مدت اولتیماتوم در روز یکشنبه ساعت ۱۲ پایان یافت . قبل از ظهر وزیر مختار روسیه از مقر بیلاقی خود به تهران آمد و در تلگرافخانه تماسی طولانی با فرمانده قشون روس در قزوین برقرار کرد . عمال روسها پیوسته مجاهدین را به "مقاومت" ترغیب می‌کردند و از طرفی دولت را نیز تشویق به حمله می‌نمودند . واگون آتاشی نظامی انگلیس



مجلس ایران پس از بمباران ۲۳ ژوئیه ۱۹۰۸ بدست محمدعلیشاه



یک تصویر تاریخی : خانه‌ی مسکونی وزیر مختار روسیه در زرگنده نزدیک تهران. در یک لحظه تاریخی : محمد علیشاه پادشاه ایران قبل از پیشروی مجاهدین در ۱۴ ژوئیه ۱۹۰۹ به این خانه فرار کرد. برای رساندن این امر که وی نه تنها تحت حمایت روسیه، که تحت حمایت انگلستان نیز قرار دارد، در کنار پرچم روسیه (سمت راست) پرچم انگلستان (سمت چپ) نیز به اهتزاز درآمد. جلوی خانه در سمت چپ یک قزاق روسی و سمت راست دو سوار نیزه دار هندی - انگلیسی بعنوان نگهبان پاس می‌دهند.

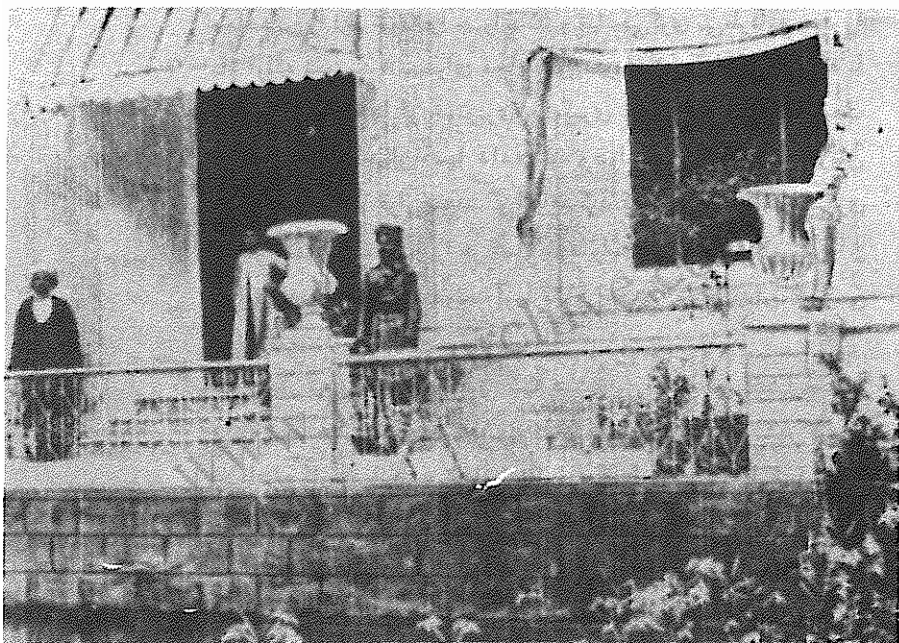
نیز جلوی درب پارک هتل در نزدیکی مقر صدارت عظمی توقف کرده بود .

در ساعات قبل از ظهر چهار تن سوار از راههای کوهستان البرز ، محل بیلاقی سفارتخانه‌ها ، بسمت شهر بحرکت درآمدند . آنان عبارت بودند از کنت کوادت وزیر مختار آلمان ، مونتانا وزیر مختار ایتالیا ، کنت کانیتس وابسته‌ی نظامی آلمان و لیتن مترجم سفارت آلمان در تهران .

آنان همانطور که سواره به داخل مقر صدارت عظمی رفتند پیشوای مجاهدین را نزد خود فراخواندند و میانجی‌گری بی طرفانه خود را باو ارائه نمودند . پیشوای مجاهدین نیز اعلان آمادگی کرد که با تسلیم آن سلاح‌ها از خونریزی جلوگیری شود ، باین شرط که قیمت آن سلاح‌ها بصاحبان آنها داده شود و دولت نیز افراد تحت فرمان وی را مورد عفو قرار دهد . و اضافه کرد که خود از آن میانجیگری بسیار ممنون است ، زیرا هر گاه خود راسا " برای قبولاندن آن شرایط اقدام می‌کرد ، دولت آنرا نشان ضعف مجاهدان تلقی می‌نمود .

آن چهار تن بقصر سلطنتی که هیئت وزراء در آن تشکیل جلسه داده بودند ، رفتند . هیئت وزراء از میانجیگری آنان تشکر کرد و بلافاصله کارمند انگلیسی‌اداره‌ی مالیه‌را با پول به پارک اتابک فرستاد تا قیمت آن سلاح‌ها نقدا " پرداخت شود و در ضمن عفو شدن مجاهدان را نیز ضمانت نمود . تا حوالی ظهر همه چیز بنحو خوبی جریان داشت ، سلاح‌ها با نظم و ترتیب تسلیم گردید و قیمت آن نیز برآورد و بهای آن نیز پرداخت شد و هرکس که سلاح خود را تسلیم می‌کرد ، مرخص می‌شد و در ضمن یک داروخانه‌چی آلمانی نیز مجروحان اندک و بیماران را مداوا می‌نمود .

اما در این میان روسها حمله متقابل خود را آغاز کردند ، باین ترتیب که ناگهان صف طولی از مردم که تظاهر می‌کردند ، از بازار به پارک اتابک رونهادند و بلافاصله فریاد برآوردند که " برادران شمارا فریب داده‌اند . هیچ اسلحه‌ای را تحویل ندهید ، ما برای شما مهمات هم می‌آوریم " و متعاقب آن از بیرون صدای شلیک تیری شنیده شد و جنگ مفلوبه گردید .



تصویر دیگری از همان خانه ، سمت چپ یک سرباز روسی و سمت راست یک سرباز هندی - انگلیسی و در وسط در مقابل در یکی از خدمه‌ی خواجه محمدعلیشاه .

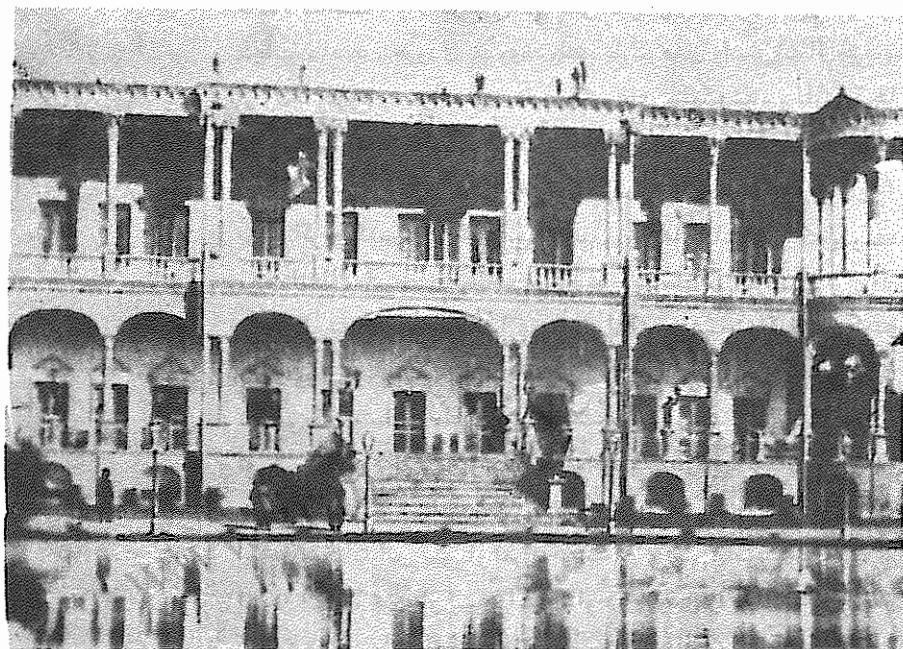
در بزرگ پارک اتابک شکسته شد و برخی با رفتن به روی دیوارها شروع به تیراندازی کردند. آن داروخانه‌چی آلمانی نیز مجبور شد که همانطور در باغ باقی بماند و در خیابان، در جلوی دری که مسدود شده بود، مترجم آلمانی و یکی از کارکنان انگلیسی مالیه همانطور ایستاده بودند و چون نصیحت کردن آنان به مردم دیگر فایده نداشت، بالاخره آن دو تن نیز از راه پارک هتل خود را نجات دادند. بزودی نیروی دولتی پارک هتل را نیز اشغال کرد و از آنجا شروع به تیراندازی نمود، تیرهای شلیک شده و نارنجک‌ها بیشتر باید بدیوارگلی پارک اتابک یا بطرف هوا شلیک می‌شدند، ولی بهر حال هر لحظه‌ای اهمیت داشت، زیرا قشون روس بحرکت آمده بود و اگر جنگ سریعاً پایان نمی‌گرفت، روس‌ها بهانه‌ای را که پیوسته برای اشغال پایتخت جستجو می‌کردند، بدست می‌آوردند.

با تاریک شدن هوا، تیراندازی بازهم ادامه داشت. ناگهان از گوشه در چوبی پارک آتش بلند شد و از آن قسمت که آتش گرفته بود، شخصی که او نیفرم خاکی برتن داشت، بداخل پرید و بلافاصله صدای تق‌تق مسلسل شروع شد و سیل گلوله بود که بطرف باغ شلیک میشد. ناگهان فریاد هراس‌انگیزی در پارک اتابک بلند شد که "ماکس هازه (۱) اینجا است یا این یکی از افراد اوست؟" و کسی پاسخ داد "خود او اینجا است، خود او اینجا است، او در ورودی را با نفت به آتش کشیده و الان با مسلسل خود در گوشه‌ای مشغول تیراندازی است." (ماکس هازه یکی از اسلحه‌شناسان مشهور آلمانی و فرمانده قسمت مسلسل‌چیان قشون ایران بود که با گشت و گذارهای بدون محابای خود در ایران معروف و در خدمت دولت ایران بود). به محض آنکه این گفتگو انجام گردید، فریاد "امان، امان" از هر طرف بلند شد و پرچم‌های سفید بالا رفت و دولت بدون خونریزی شدید پیروز گردید و قشون روسی نیز ناچار به بازگشت شد.

باین ترتیب "کودتای اسپارتاکوس (۲)" تهران در سال ۱۹۱۰ پایان یافت. ماکس هازه بدرجه‌ی ایرانی یاور ارتقاء یافت ولی مطبوعات روسی شروع به حمله به وزیر مختار آلمان کردند که چرا در امری که

1.) -Max Hase

دنباله زیرنویس در صفحه بعد



پارک اتابک اعظم در تهران که توسط اتابک اعظم (فوت در اول سپتامبر ۱۹۰۷) بنا شد و در سال ۱۹۱۰ نبرد با مجاهدان در آنجا رخ داد . در سال ۱۹۱۱ این پارک مقر ستاد ژاندارمری سوئدی‌ها و از آوریل ۱۹۲۱ مقر سفارت شوروی گردید

با ارتباط نداشته، مداخله کرده است. ژاندارمری ایران نیز تاسیس شد و آن نیرو نظم و امنیت را در سراسر کشور برقرار کرد. یک مستشار مالی آمریکایی نیز بدعوت دولت ایران باین کشور آمد که وی صمیمانه با ماکس هازه و یکی از افسران انگلیسی (۳) همکاری می نمود و خلاصه بنظر می رسید که همه چیز سروسامان یافته است. در سپتامبر ۱۹۱۰ روسیه بار دیگر کوشش کرد که به هدف خود از راه برپا کردن جنگ داخلی برسد. به این ترتیب که محمد علیشاه از روسیه بازگشت و با طرفداران خود که در میان آنان افسران ایرانی و روسی نیز وجود داشتند، از راه شمال عازم تصرف پایتخت ایران شد. درزرگنده مقر بیلاقی سفارت روس، وزیر مختار روسیه بساط شامپانی خوری براه انداخت و در مجلس مهمانی در حالی که بسیار بشاش بنظر می رسید و دستهای خود را بهم می مالید، خطاب به مهمانان چنین گفت "اگر بشما بگویم که هفته بعد همگی برای بار عام نزد محمد علیشاه خواهیم رفت، رازی را برای شما فاش نکرده ام".

همزمان با این واقعه (۵ سپتامبر ۱۹۱۱) حوادثی نیز در چند کیلومتری شمال شرقی تهران رخ داد: طرفداران شاه مخلوع که شلیک به خارجیها و ژاندارمها (که از پایتخت محافظت می کردند) را شنیدند، گفتند "این صداها مثل صدای شلیک مسلسل است". یک افسر پیاده نظام شاه مخلوع نزدیک شد و به یک یاور پیاده نظام دیگر که اونیفرمی همچون اونیفرم شاه مخلوع را پوشیده بوده گفت "به به، چقدر خوب اینها تیراندازی را یاد گرفته اند و چقدر با آرامی شلیک می کنند". افسر دومی لحظه ای بصدای شلیک گوش فرا داد و سر خود را به علامت منفی تکان داد و گفت "اینها که شلیک می کنند، بختیاری نیستند. من در میدان های تمرین بقدری با آنان تمرین نظامی کرده ام که خیلی خوب سبک کار آنان را می دانم. این خودش است". بلافاصله همان واقعه ای که چند سال پیش رخ داده بود،

(۴) - اشاره به قیام برخی از کمونیست های آلمان در سال ۱۹۱۹ است که شکست خورد و رهبران آن کارل لیب گمشت Karl Liebknecht و روزا گوزمبورگ Rosa Luxemburg بقتل رسیدند - م.

(۳) - منظور ماژور استوکس افسر انگلیسی است که شوستر او را فرمانده ژاندارم های خزانه برای اخذ مالیات های عقب افتاده کرده بود.

بازهم تکرار شد و دهان به دهان این ندای وحشت‌انگیز می‌گذشت که "او خودش است، خودش است، ماکس هازه، امان، امان". (شکست در قوای شاه مخلوع افتاد - م)، اسرا در صفی طولانی به تهران آورده شدند. پاره‌ای از فرماندهان آنان تیرباران شدند و شاه مخلوع نیز به ویلای خود در اودسا (۱) بازگشت (۲).

مستشار مالی آمریکایی و آن افسرانگلیسی و آن اسلحه‌شناس آلمانی ظاهراً "توانستند با آرامی تحولاتی را انجام دهند. اما در کریسمس ۱۹۱۱ روسها هدیه‌ی خود را تقدیم کردند و (اولیتاتوم دادند - م) که یا باید مستشار مالی آمریکایی عزل شود یا آنکه روسیه اعلان جنگ می‌دهد (۳). انگلستان هم که با اکراه بسیار، بسیار زیاد شاهد کنار رفتن آن مستشار بود، از آن اولیتاتوم روسها حمایت کرد. از نظر انگلیسها رها کردن ایران بی‌پار و یاور در چنگ روسها یا خشمگین ساختن آمریکا چندان مهم نبود؛ زیرا مسئله مهمتری در میان بود. انگلیسها در این فکر بودند که باید با طرفداری از روسها آنان را برای جنگ با آلمان، این رقیب نفرت‌انگیز بسوی خود جلب کنند، برای دیگر چیزها نیز بالاخره راه حلی پیدا می‌شد و با آمریکا نیز بعداً "امکان داشت که بنحوی کنار آمد. من شب را پس از آن تیراندازی در پارک هتل بسر آوردم و هنگامی که صبح روز دیگر از خواب برخاستم، کنت کانیتس را که توانسته بود نزد من بیاید، در کنار تخت‌خواب خود مشاهده نمودم.

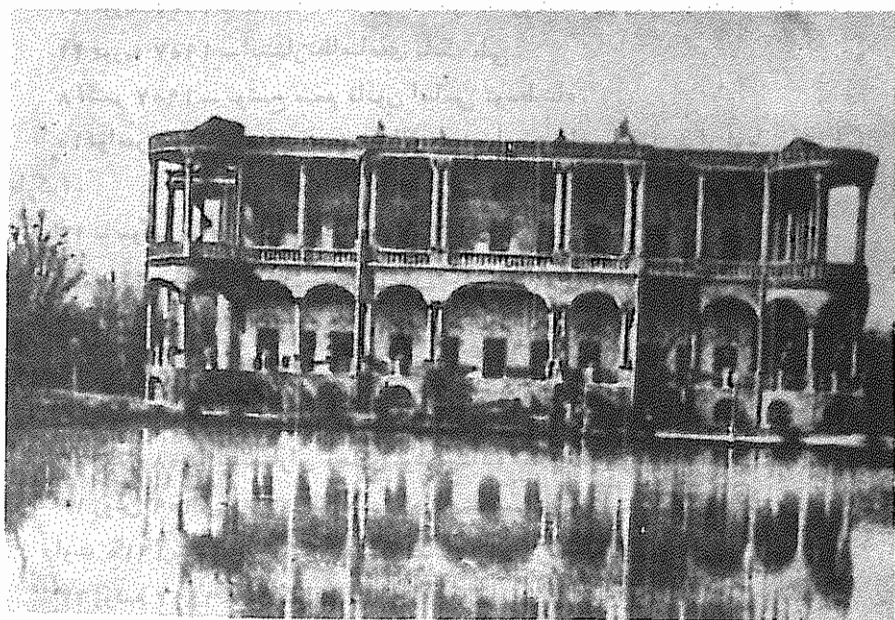
وقایع نگاری اجمالی از تاریخ مشروطیت ایران

۵ اوت ۱۹۰۵ - مظفردالدین شاه فرمان تشکیل مجلس شورای ملی را صادر کرد.

شهری در روسیه Odessa-1)

(۲) - در این مورد نویسنده کتاب اشکارا نقش ماکس هازه را اغراق گونه جلوه می‌دهد، در پایان یافتن غائله پارک اتابک و در شکست شاه مخلوع تنها یک فرد آلمانی نبود بلکه عوامل زیادی دخالت داشتند - م.

(۳) - منظور نویسنده اولیتاتوم مشهور سال ۱۹۱۱ جهت عزل شوستر آمریکایی است و لازم به تذکر است که روسها در آن اولیتاتوم سخنی از اعلان جنگ بمیان نی‌آورده بودند، بلکه ایران را تهدید به اشغال پایتخت کرده بودند و مخارج قشون گشی خود را از دولت ایران می‌خواستند - م.



پارک اتابک

اوت ۱۹۰۶ - کمیسونی نظامنامه‌ی انتخابات را تهیه کرد .
۱۰ سپتامبر ۱۹۰۶ - اعلان نامه‌ی انتخابات منتشر گردید .
۷ اکتبر ۱۹۰۶ - افتتاح مجلس در قصر سلطنتی تهران با حضور شاه و هیئت‌های دیپلماتیک .

نوامبر ۱۹۰۶ - رد لایحه‌ی اخذ قرضه از روسیه و انگلستان توسط مجلس .
۴ دسامبر ۱۹۰۶ - دعوت برای تاسیس بانک ملی .
۳۱ دسامبر ۱۹۰۶ - توشیح قانون اساسی توسط مظفردالدین شاه و ولیعهد .
۹ ژانویه ۱۹۰۷ - مرگ مظفردالدین شاه .
۱۹ ژانویه ۱۹۰۷ - تاجگذاری محمدعلی شاه .
۱۱ فوریه ۱۹۰۷ - شاه با دست نوشته خود مشروطیت ایران را برسمیت شناخت .
۲۲ فوریه ۱۹۰۷ - انتشار نظامنامه‌ی بانک ملی .
۸ اکتبر ۱۹۰۷ - توشیح متمم قانون اساسی توسط شاه .
۱۰ نوامبر ۱۹۰۷ - تعیین بودجه‌ی سالانه‌ی دربار به مبلغ پانصد هزار تومان (۲ میلیون مارک) .

۱۳ - سوگند شاه برای احترام به قانون اساسی .
۱۵ - ۲۲ دسامبر ۱۹۰۷ - بحران بین شاه و مجلس .
۱۳ ژانویه ۱۹۰۸ - پذیرفته شدن رئیس مجلس توسط شاه و سوگند مجدد او برای حفظ قانون اساسی .

ژانویه ۱۹۰۸ - انتشار لیست کاهش مستمری‌ها توسط کمیسیون مالیه .
۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ - بمباران مجلس توسط پیاده نظام بدستور شاه .
۱۶ ژوئن ۱۹۰۹ - عزل محمدعلی شاه از سلطنت و انتخاب نایب‌السلطنه .
اوت ۱۹۱۰ - شکست دادن به "مجاهدین" در پارک اتابک .
۲۳ ژوئیه ۱۹۱۴ - تاجگذاری سلطان احمد شاه .
۴ آوریل ۱۹۲۵ - مرگ محمدعلی شاه .

من هتراسب سواری خود را بیشتر از هرکس مدیون کنت کانیتس هستم . زیرا برای نخستین بار در ایران آنرا آموختم . هنگامی که من در سال ۱۹۰۲ به ایران رفتم ، جزء آن گروه از مردم ناچیزی بودم که باربارای مقدس (۱) ، آن حافظ آسمانی راکب و مرکوب ، با تعجب و تحقیر درباره‌ی آنان می‌گوید :

آنان نمی‌تازند و نمی‌رانند



ماکس هازه آلمانی
سرهنک و معلم نظامی مسلسل چی آلمانی در خدمت دولت ایران (۱۹۱۰)



سلطان احمد شاه قاجار، شاهنشاه ایران (این عکس در ۱۹۲۲ برداشته شده است)، تولد در ۸ ژانویه ۱۸۹۸، تاجگذاری در ۲۲ ژوئیه ۱۹۱۴. (وی از نوامبر ۱۹۲۳ در نیس زندگی می کند) .

با وجود این پدر آسمانی ما آنان را بحرکت درمی آورد (۱)
 ورنر فون آرمین (۲)، آن سوارکار نیزه دار اشاتس (۳) (متولد ۱۸
 مه ۱۸۷۱ در کریبشتاین (۴)) که من با او در مه ۱۹۵۲ بهمراهی
 کنت رکس (۵) به تهران رفتم، بمن قول داده بود که در تهران به
 من اسب سواری بیاموزد، زیرا نامبرده بعنوان افسر در سفارت آلمان
 در تهران ماموریت پیدا کرده بود. اما او نتوانست باین عهد خود
 وفا کند، زیرا بعلت اسهال خونی و ابتلاء به بیماری کبدی در روز
 وفات حضرت علی (کریسمس ۱۹۵۲) در تهران درگذشت. مرگ او
 ناشی از آشامیدن آب آلوده بود، اما ایرانیان مرگ او را با این
 قضیه در ارتباط می دانستند که وی در اوت ۱۹۵۲ شبی را به تنهایی
 در کوه بسر آورده بود. وی آن شب را در کوهستان خوابید تا صبح
 زود بتواند بز کوهی شکار کند، درحالیکه در ایران مرسوم است که
 تحت هر شرایطی باید شب را زیر سقف گذراند (۶). وی واقعا"
 توانست که یک قوچ را شکار کند ولی تنها موفق شده بود که شاخها
 و یک پای آن را قطع نماید، زیرا به تنهایی قادر نبود که تمام لاشه
 حیوان را حمل کند. اما عباس نوکر من بمن می گفت که مرگ او با
 خوابیدن او در آن شب تابستانی در کوه ارتباط دارد، زیرا "کسی
 که تنها در کوهستان بماند، باید بمیرد"، چون همزاد او وی را به
 قتل می رساند. همزاد یک روح لعنتی انسانی به شکل خود شخص
 است و هرگاه شخص به تنهایی در کوهستان بماند، آن روح پلید
 در کالبد یک بز بیایک قوچ وحشی ظاهر می شود و اگر شخص بسمت
 آن تیراندازی کند، در حقیقت بخودش تیر می اندازد و فوراً با
 گلوله خود می میرد. عباس ادامه می داد که زمانی عمویش به تنهایی
 به شکار رفته و یک بز کوهی بزرگ را شکار کرده بود، اما در

1) Sie reiten nicht, Sie fahren nicht, u, unsere
 himmelische Vater bewegt sie doch!.

2) -Werner von Armin 5) -Rex

3) -Oschatz

4) -Kriebstein شهری در استان لایپزیگ آلمان

(۶) - احتمالاً " نویسنده این رسم را تنها از چند نفر شنیده است، درحالیکه
 می دانیم عامه مردم در ایران به چنین امری اعتقاد ندارند - م.

بازگشت به خانه سمت چپ بدن وی سیاه شد و به فاصله سه روز مرد .
آقای ژنرال آرمین (در آن زمان ایرانیان تمام افسران خارجی را
ژنرال می‌پنداشتند) نیز خود گلوله به بدن خود زده بود و از چنگال
مرگ نمی‌توانست بگریزد .

ورنر فون آرمین با آن سگ داگل (۱) خود یادگاری در ایران بجای
گذاشت ، زیرا آن سگ با سگ‌های کنت رکز و بارون هارتمان فون
ریش هوفن (۲) بتدریج تولید مثل کردند و به تدریج تعداد آن نوع
سگ زیاد شد ، بطوریکه مدت زمانی هر خانواده آلمانی و بسیاری از
خانواده‌های اروپایی مقیم ایران دارای آن نوع سگ بودند و داشتن
آن نوع سگ نشانی از آلمانی بودن صاحب آن محسوب می‌شد . این
نوع سگ را در ایران برای شکار جوجه‌تیغی بکار می‌گرفتند . من
هنوز به یاد دارم که روزی ما در حالیکه چند تا از این نوع سگ را همراه
داشتیم ، در هتلی در شهر باکو نهار می‌خوردیم ؛ یک مهاجر آلمانی
از ولگا که ما را سرو می‌کرد ، با تعجب بما گفت که وی عکس آن نوع
سگ را در آگهی‌های تجارتي دیده و آنرا شوخی پنداشته است و
حتی در رویا هم نمی‌توانسته تصور کند که واقعا " آن نوع سگ وجود
دارد . اما کنت رکز خیال او را راحت کرد و گفت که خود او ناشر
اصلی آن آگهی‌ها است .

بهر حال آرمین در قبرستان پروتستان‌ها در اکبرآباد ، نزدیک تهران
مدفون شد و در کنار او دو تن دیگر نیز از اعضا سفرت بخاک
رفتند ، یکی اوتو پتسل (۳) ، سرهنگ هنگ ۳۲ سوم پیاده نظام
سلطنتی ساکس که در ۱۲ مارس ۱۸۷۲ در گروس دورف (۴) بدنی
آمد و در ۲۷ نوامبر ۱۹۰۹ در اثر ابتلای به آبله درگذشت؛ از آن
دیگری بعدا " سخن خواهم گفت .

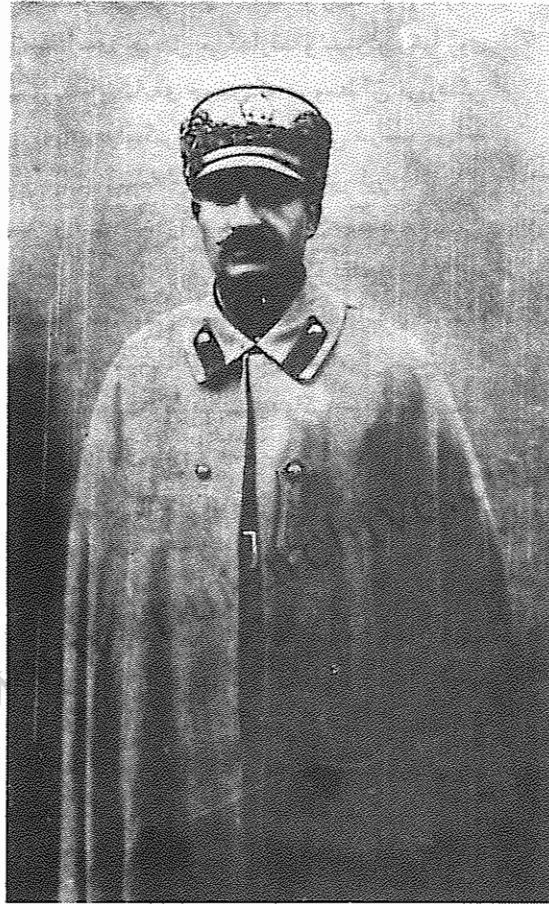
اگر کسی از یک نفر ایرانی سؤال کند که آیا اسب سواری بلد
است ، وی با بهت و تعجب به سؤال کننده نگاه خواهد کرد ، درست
مثل اینکه از یک جوان آلمانی پرسیده شود که آیا وی بلد است

(۱) - این نوع سگ که در آلمانی Teckel یا Dackel خوانده می‌شود ، سگی
است کوچک با پاهای کوتاه و بدنی دراز و موهای کم پشت - م .

2) - Hartmann von Richthofen 4) - Grossdorf

3) - Otto Petzwl

شکلات بخورد. این به آن علت است که ایرانیان از بچگی همراه با اسب یا بهتر بگوییم اصلاً "با اسب بزرگ می‌شوند و اصولاً" نمی‌توانند تصویری از انسانی داشته باشند که تابحال بر پشت اسب قرار نگرفته باشد. اسب‌سواری ایرانیان با اسب‌سواری ما فرق دارد. آنان روی اسب اولیک‌پایه‌ی چوبین می‌گذارند و سپس زین را روی آن قرار می‌دهند، بطوریکه آن پایه‌ی چوبین که در وسط آن فرورفتگی دارد، وقتی که زین روی آن قرار گیرد، یک فرو رفتگی درست می‌کند که راکب روی آن می‌نشیند. تسمه‌ی رکاب نیز طولش طوری است که راکب در حال ایستادن نیز در آن فرورفتگی زین محفوظ می‌ماند. خود رکاب نیز به اندازه‌ای دراز و عریض است که تمامی پا را در بر می‌گیرد و آن در صورت نبودن مهمیز، کار جلو راندن اسب را انجام می‌دهد. اغلب در قسمت جلوی زین تکه‌ای از برنج و یا یک برآمدگی از برنج نصب می‌شود که در نتیجه راکب می‌تواند قسمت بالایی بدن خود را به آن تکیه داده و هنگامی که از روی رکاب و از پشت زین بلند می‌شود و بر می‌گردد تا از پشت تیراندازی کند، این کار عملی باشد و این هنری است که ایرانیان با مهارت قادر به انجام آن هستند. بجای چانه‌بند، حلقه‌ای فک پایین اسب را احاطه می‌کند که در وسط آن چیزی خار مانند وجود دارد که با دهان اسب تماس می‌گیرد و آن شیئی خار مانند در حال معمولی در دهان اسب است و تنها یک حرکت کوچک انگشت کافی است که دهنه به عقب کشیده شده و آن خار بشدت دهان اسب را بیازارد بطوریکه اسب از اینکه آن خار در دهانش فرو رود، هراس می‌یابد و تابع راکب می‌گردد. اسب‌ها معمولاً "پوزه خود را بالا و یا در امتداد گردن نگه می‌دارند و هنگام نگاه کردن به عقب سر و گردن اسب باهم به عقب برمی‌گردد، پیچ و تاب خوردن، جست و خیز کردن (برای ما - م) ناراحت کننده است، برای ایرانیان امری بسیار مطبوع و خوش آیند است. به علت وجود زمین سخت و ناهموار و پراز سنگ، اسب‌ها بجای نعل معمولی، از کفه‌ای که مانع برخورد نوک تیز سنگ با سم آنان می‌شود، استفاده می‌کنند. بهر حال ایرانیان سوارکارانی جسور و مطمئن هستند. آنان در زمینی پراز صحره و سنگ با مهارت شکار می‌کنند و از کارابین خود برای شکار



میرزا رضاخان ، سپهسالار پهلوی
وزیر جنگ و رئیس‌الوزراء ایران در سال ۱۹۲۴
(وی طبق قانون مصوبه‌ی ۱۴ فوریه‌ی ۱۹۲۵ مجلس فرمانده کل قوای ایران
گردید و تنها مجلس صلاحیت عزل وی را دارد) .

بهره می‌گیرند و اسب را با یک فشار اندک که آن شیئی خار مانند با دهان اسب تماس یابد ، ناگهان طوری متوقف می‌کنند که اغلب پای عقب اسب قدری به عقب خم می‌شود . بقدری این کار مهم است که نمی‌توان آنرا "صرف اطاعت کردن" نام‌گذاری کرد. این چیزی است که یک سوار کار آلمانی قادر به انجام آن نیست ، و از طرفی نباید فراموش کرد که ایرانیان با اسب‌های خود پیوسته از راه‌های پراز سنگ و شن و یا کوه‌های سر بفلک کشیده طوری با اطمینان بالا و پایین می‌روند که آن کار با اسب‌های ما امکان‌پذیر نیست .

ما جوانان اروپایی ابتدا "چنان جسارتی نداشتیم که خواهیم همچون ایرانیان اسب‌سواری کنیم ولی بخاطر حفظ پرستیژ گاهی اسبی از کار افتاده را می‌گرفتیم و باز حمت زیاد سعی می‌کردیم (در حالیکه از گاز گرفتن آن اسب می‌ترسیدیم) ، به رسم اروپاییان سوار آن شویم و با کمک یک دهنه‌ء یدکی آن را "مهار" نماییم .

اما این اعتقاد ایرانیان که اسب‌سواری یک هنر خدادادی است ، طوری در من اثر گذارد که اولین دعوت برای شرکت در یک مسابقه را پذیرفتم ، بدون اینکه فکر کرده باشم که من اصلاً "تابعال هیچوقت بر پشت اسبی قرار نگرفته‌ام .

برخی از کسانی که در این پنجاه سال اخیر به تهران رفته‌اند ، شخصیت فاضل ، خوش نیت و زیرک ژنرال هوتوم شیندلر (۱) را به خاطر دارند و بدون شک همگی آنان مرهون الطاف وی شده‌اند . اجداد وی اتریشی بودند و خود او از جوانی بعنوان کارمند تلگرافخانه از انگلیس مأموریت یافته و به ایران آمده بود و سرانجام نیز به تابعیت انگلستان درآمد . هنگامی که من در سال ۱۹۵۲ با او آشنا گردیدم ، وی با درجه سرتیپی رئیس یکی از دوایر وزارت خارجه ایران و در ضمن سرکنسول سوئد بود ، در آن زمان وی برای دومین بار با یک خانم انگلیسی ازدواج کرده بود . پسر اول او از همسر اولش در ایران در بانک شاهنشاهی بکار اشتغال داشت و سپس کارمند اداره‌ی خزانه‌داری ایران که ابتدا توسط آمریکاییان و سپس توسط بلژیکیها اداره می‌شد ، گردید . هنگامی که من از ژنرال هوتوم شیندلر که‌نسال دیدن کردم ، وی دیگر طریقه‌ی انزوا پیش گرفته بود و

مایل به شرکت در معاشرت‌های بی‌محتوا نبود و هرکسی را نزد خود راه نمی‌داد ولی اگر در مخاطب خود روحیه تحقیق و صمیمیت را احساس می‌کرده، آمادگی داشت که او را از گنجینه‌ی دانش بیکران خود بهره‌مند سازد. هنگامی که من در سن بیست و دو سالگی مراتب احترام خود را بوی تقدیم کردم، وی دیگر پیر شده و دارای ریشی خاکستری رنگ بود و درحالی‌که از درد عصبی رنج می‌برد و بعلت نقرس پای چپ بسختی راه می‌رفت، مرا به حضور خود پذیرفت. ظاهر او خیلی به اوژن ریشر (۱) شبیه بود و مانند او استعدادی زیاد برای جمع‌آوری آمار و ارقام داشت. وی با کوششی باریک‌بینانه آمار و ارقام مختلفی را درباره‌ی ایران جمع کرده و از دهسال پیش باینطرف اطلاعاتی در باره مسائل اقتصادی یا اطلاعاتی را در باره‌ی زبان فارسی جمع کرده بود که تا بحال تنها قسمتی از آن منتشر شده است. او سراسر خاک ایران را گشته و اینک برای سفارت آلمان در تهران مجموعه‌ی نفیسی از آمارهای مربوط به ایران تهیه کرده بود، آنهم در جائیکه نه اثری از سرشماری موجود است و نه اصلاً "آمارگیری صورت می‌گیرد و اصلاً" هیچ نوع منبع آماری وجود ندارد. در اولین ملاقات با من وی از تحقیقات خود در مورد کردها شرحی برآیم داد و مرا آگاه کرد که یک دانشمند آلمانی بنام پروفیسور اسکارمان (۲) به‌متابه "سرداری ماهر در عرصه‌ی تحقیق" از برلین به ایران آمده و جهت تحقیق درباره‌ی لهجه‌های مختلف زبان کردی به کردستان رفته است.

ضمناً او صحبت را به‌سمینار شرق شناسان کشاند و از من درباره‌ی پروفیسور فوی (۳) که بتازگی چندمقاله‌ی او را خوانده بود، سؤال کرد.

هوتوم شیندلر مرتب با دنیای علم و دانش در تماس بود و با حرارت از شرق شناسان تمجید می‌کرد و ظاهراً "درباره‌ی آثار مهم کرزن نیز مقالاتی نوشته است و بالاخره با کلیه تحقیقاتی که در اروپا در مورد ایران انجام می‌گرفت، آشنایی مستمر داشت. وی گفت "می‌دانید، من تمام مطالبی را که درباره‌ی ایران نوشته می‌شود،

1) - Eugen Richter

3) - Prof. Foy

2) - Oskar Mann